



٦ نفره شورای

بسم الله الرحمن الرحیم

مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام

نویسنده:

سعید داودی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام: شورای شش نفره جلد ۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : داودی، سعید، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور : مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام/ فاضل محقق سعید داودی؛ زیر نظر گروه معارف و علوم اسلامی حوزه علمیه قم.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب(ع)، ۱۳۸-

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۹-۰ ؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۴۳-۷ ؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۵۶-۷ : ؛ ۵۰۰۰ ریال (ج.۴، چاپ اول) ؛ ۵۰۰۰ریال: ج.۴، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۵-۸ : ؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۵ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۹-۶ ؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۶: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۸۱-۹

یادداشت : فهرستنویسی بر اساس جلد ششم، ۱۳۸۸.

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: The narration of pen ink.

یادداشت : ج.۲(چاپ سوم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۴ (چاپ دوم: ۱۳۸۹)

یادداشت : ج.۴(چاپ اول: ۱۳۸۷)

یادداشت : ج.۵ و ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۸).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.۱.حدیث دوات و قلم.-ج.۲. آتش در خانه وحی.- ج.۳. ازدواج ام کلثوم، مظلومیتی دیگر.- ج.۴ رفتارشناسی خلیفه دوم.-ج.۵. مشروعیت سقیفه.-ج.۶. شورای شش نفره یک تحلیل منطقی با استفاده از منابع اهل سنت.

موضوع : شیعه -- تاریخ -- احادیث.

موضوع : اسلام -- تاریخ -- احادیث.

شناسه افزوده : مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام (قم). گروه معارف و علوم اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/د۲م۵ ۱۳۸۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۳۷۸۰

ص:۱

اشاره

زیر نظر :

گروه معارف و علوم اسلامی

مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام

۶- شورای شش نفره

یک تحلیل منطقی با استفاده از منابع اهل سنّت

فاضل محقّق: سعید داودی

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فرمان خلیفه دوم

اشاره

از مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام شورای شش نفره ای بود که توسط خلیفه ثانی تأسیس شد تا از میان خود خلیفه ای برای بعد از او برگزینند.

این جریان از آن نظر که پیش از آن و پس از آن - به این شکل خاص - منحصر به فرد بوده، و هرگز تکرار نشد سؤال برانگیز است.

این پرسش مطرح است که خلیفه دوم بر اساس چه معیاری و با استناد به چه دلیلی دست به چنین اقدامی زد؟

او به سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکرد که برابر عقیده امامیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را پس از خود به امامت امّت اسلامی منصوب فرمود و مطابق نظر اهل سنّت - بدون انتخاب شخص خاص - امر خلافت را به مردم واگذار کرد.

همچنین بر شیوه خلیفه اوّل نیز رفتار نکرد که او شخصاً عمر را پس از خود بر مردم خلیفه ساخت و به مردم معرّفی کرد؛ خلیفه دوم

شیوه ای تازه در پیش گرفت که با هیچکدام نمی ساخت. او دستور داد شش نفر را در خانه ای گرد آوردند و گروهی مسلّح را بر آنها بگمارند تا طیّ سه روز از میان خود خلیفه ای برگزینند و گرنه آنها را به قتل رسانند!!

این راهکار به نظر عجیب و سؤال برانگیز است و ذهن های جستجوگر به دنبال پاسخی در خور برای آن می باشند.

برای بررسی ابعاد و زوایای این حادثه مهمّ تاریخی، آن را - با استفاده از کتاب های مورد قبول برادران اهل سنّت - در چند محور مورد بحث قرار می دهیم :

۱. فرمان خلیفه دوم

۲. مرگ عمر و تشکیل شورا

۳. عکس العمل ها

۴. تحلیل و بررسی

اوّل: فرمان خلیفه دوم

اشاره

پس از آنکه خلیفه دوم مجروح شد و در بستر مرگ افتاد، به او گفته شد: ای امیرالمؤمنین! کاش کسی را پس از خود خلیفه قرار دهی! پاسخ داد: چه کسی را خلیفه قرار دهم؟ آری؛ اگر ابوعبیده جرّاح زنده بود، او را معرّفی می کردم و اگر خداوند از علتش می پرسید می گفتم: از پیامبر شنیدم که درباره ابوعبیده فرمود: «وی امین این امّت است». و همچنین

اگر سالم برده آزاد شده حذیفه زنده بود، او را خلیفه قرار می دادم واگر پروردگارم از علّتش سؤال کند پاسخ می دهم: من از پیامبرت شنیدم که فرمود: «سالم خدا را شدیدآ دوست می داشت».(۱)

کسی به عمر گفت: (فرزندت) عبدالله بن عمر را برگزین. عمر گفت: خدا تو را بکشد! تو هرگز در این پیشنهاد خدا را در نظر نگرفتی؛ چگونه کسی را خلیفه قرار دهم که از طلاق دادن همسرش عاجز است (و بی اراده و ضعیف است)...

آنگاه گفت: من در این باره می اندیشم؛ اگر کسی را خلیفه قرار دهم (اشکالی ندارد، زیرا) آن کس که بهتر از من بود (اشاره به ابوبکر است)، چنین کرد و اگر برای مردم خلیفه ای قرار ندهم (و آنها را آزاد بگذارم) باز هم آن کس که بهتر از من بود (اشاره به رسول خدا صلی الله علیه و آله است)، این گونه عمل کرد؛ ولی به هر حال، خداوند دینش را تباه نخواهد ساخت.

پس از مدّتی بار دیگر نزد عمر آمدند و از او خواستند کسی را معرّفی کند. وی گفت: «قد کنت أجمعتُ بعد مقالتی لکم أن أنظر فأُولّی رجلا أمرکم هو أحراکم أن یحملکم علی الحقّ - وأشار إلی علیّ -؛ پس از آن سخنان که با شما گفتم، تصمیم گرفتم زمام کارتان را به دست کسی

۱- ابوعبیده جرّاح و سالم از کسانی بودند که در یک مرحله رسول خدا صلی الله علیه و آله میان آن دوعقد اخوّت برقرار ساخت (الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۵) و آن دو از همرزمان عمر درماجرای سقیفه بنی ساعده بودند.

بسپارم که بهتر از هر کس شما را به راه حق می کشاند و در این حال به علی علیه السلام اشاره کرد...».

آنگاه افزود: ولی نمی خواهم امر خلافت را بر شما تحمیل کنم (و شخص خاصّی را معرّفی نمایم) امّا بر شما باد به این گروه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آنها اهل بهشتند» و از میان آنها این شش تن را بر می گزینم که عبارتند از: «علی، عثمان، عبدالرّحمن بن عوف، سعد بن أبی وقّاص، زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله». از میان آنها یک نفر را برگزینید و هرگاه آنها کسی را والی قرار دادند، شما همکاری لازم را داشته باشید و او را کمک کنید.

عبّاس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی گفت: «تو با آنها وارد این شورا مشو». علی علیه السلام پاسخ داد: «من مخالفت و تفرقه را خوش ندارم». عباس گفت: «در این صورت آنچه را که ناخوش می داری خواهی دید».

عمر صبح گاهان علی، عثمان، سعد، عبدالرحمن بن عوف و زبیر را فرا خواند (آن زمان طلحه در مدینه نبود) و به آنان گفت: «من با خود اندیشیدم و شما را بزرگان قوم یافتم؛ لذا امر خلافت باید از میان شما باشد. شما کسانی هستید که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، از شما راضی بود. اگر شما متحد و هماهنگ باشید من ترسی از مردم برای شما ندارم. ولی اگر اختلاف کنید، برای شما بیمناکم، چرا که مردم نیز دچار اختلاف می شوند». سپس دستور داد آنها بروند و به مشورت بپردازند.

آنان رفتند و به شور نشستند؛ کم کم صدایشان بلند شد. عمر گفت :

اکنون دست بردارید و بگذارید آنگاه که من از دنیا رفتم، تا سه روز فرصت دارید که مشورت کنید و در این سه روز صُهیب با مردم نماز بگذارد و روز چهارم فرا نرسد، جز آنکه امیری را برگزیده باشید. در این مدّت عبداللّه بن عمر نیز طرف مشورت شماست، ولی در امر خلافت هیچ حقّی ندارد، امّا طلحه شریک شماست. او اگر در این مدت سه روز آمد، وی را نیز دخالت دهید؛ ولی اگر نیامد، خودتان کار را تمام کنید.

سپس افزود: گمانم این است که خلافت را یکی از این دو نفر به عهده گیرند، علی یا عثمان. اگر عثمان زمامدار شود، او مردی نرمخوست و اگر علی به خلافت رسد، وی شوخ طبع است، ولی سزاوارتر از هر کسی است که مردم را در جادّه حق نگه دارد. و اگر آنها سعد را برگزینند، او شایسته این جایگاه هست و اگر سعد انتخاب نشد، باید زمامدار منتخب، از او کمک بگیرد و عبدالرّحمن بن عوف نیز صاحب اندیشه، خوش فکر و هوشیار است. برای او حافظ و نگهبانی از جانب خداست! از او شنوایی داشته باشید.(۱)

نکته های دیگر :

۱. مطابق نقل دینوری عمر علاوه بر آنکه گفت: اگر ابوعبیده جرّاح و یا سالم زنده بودند آنها را خلیفه قرار می داد، از خالد بن ولید نیز یاد

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۷-۲۲۹ (با مقداری تلخیص).

کرد و گفت: «اگر خالد بن ولید زنده بود، او را بر مسلمین والی قرار می دادم، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را شمشیری از شمشیرهای خدا نامیده بود».(۱)

۲. عبدالله بن عمر نقل می کند که عمر به اصحاب شورا گفت: «اگر آنان علی علیه السلام را والی قرار دهند، آنان را به راه حق می کشاند، هر چند شمشیر بر گردنش بگذارند (با شمشیر تهدید شود). عبدالله می گوید: به او گفتم، تو این را می دانی و با این حال وی را والی قرار نمی دهی؟ گفت: «اگر او را خلیفه سازم، اقتدا به کسی می کنم (اشاره به ابوبکر) که بهتر از من بود و اگر کسی را معرّفی نکنم (اشکالی ندارد، زیرا) آن کس که بهتر از من بود (اشاره به رسول خدا صلی الله علیه و آله) کسی را معرّفی نکرد».(۲)

۳. مطابق نقل ابن ابی الحدید، طلحه نیز در مدینه حاضر بود و عمر آن شش نفر را فراخواند و گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که از شما شش نفر راضی بود، و من می خواهم خلافت را میان شما به شورا گذارم، تا از میان خود، یکی را انتخاب کنید».

آنگاه به آنها گفت: «می دانم که هر یک از شما مایل است که پس از

۱- الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۴۲. البته سخن صحیح آن است که ابوبکر او را سیف اللهنامید، نه رسول خدا صلی الله علیه و آله (ر.ک: الاشتقاق، ص ۱۴۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید،ج ۱۶، ص ۱۵۸-۱۵۹).

۲- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۹۵ ؛ الکامل ابن عدی، ج ۵، ص ۳۷؛ میزان الاعتدال، ج ۳،ص ۲۱۰ .

من به خلافت برسـد!». آنها سـکوت کردنـد و عمر دوباره جمله اش را تکرار کرد. اینجا بود که زبیر پاسـخ داد: «ما از تو کمتر نیستیم، نه در سابقه در دین و نه در قرابت به رسول خدا صلی الله علیه و آله ...».(۱)

آنگـاه عمر برای هر یـک از آن شـش تـن عیـبی بر شـمرد. و از جمله دربـاره زبیر گفت: «.. تـو یـک روز انسـانی و روز دیگر شیطان!».

بـه طلحـه گفت: «پیـامبر صـلی الله علیه و آله در حـالی از دنیـا رفت که به خـاطر جمله ای که بعـد از نزول آیه «حجـاب» گفته بودی، از تو خشمگین بود».(۲)

به سعد بن أبی وقّاص نیز گفت: «تو مرد جنگجویی هستی (به کار خلافت نمی آیی). قبیله بنی زهره (اشاره به قبیله سعد است) کجا وخلافت و رسیدگی به امور مردم کجا!».

به عبـدالرّحمن بن عوف نیز گفت: «اگر نیمی از ایمان مسـلمانان را با ایمان تو بسـنجند، ایمان تو بر آنان برتری می یابـد، ولی خلافت به انسان ضعیف نمی رسد».

۱- ابن ابی الحدید پس از نقل این جمله زبیر می گوید: «عثمان جاحظ (از علمای بزرگ اهلسنّت) گفت: به خدا سوگند! اگر زبیر به مرگ عمر یقین نداشت، هرگز چنین سخنی را برزبان نمی آورد». (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۵).
۲- اشـاره است به آیه ۵۳ سوره احزاب که می فرمایـد: (فَاسْـأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ) کهـدرباره زنان پیامبر است. طلحه گفت: پیامبر می خواهـد امروز آنها را از ما بپوشانـد، ولیفردا که از دنیا رفت، ما با آنان ازدواج می کنیم. پس از این سـخن، خـداوند آیه ای فرسـتاد وفرمود: حق نداریـد پس از آن حضـرت، بـا همسـرانش ازدواج کنیـد. (ر.ك: تفسـیر ابن کثیر،ج ۶، ص ۴۰۳؛ الدرالمنثور، ج ۵، ص ۲۵؛ معالم التنزیل، ج ۳، ص ۶۵۹؛ مفاتیح الغیب،ج ۲۵، ص ۱۸۰).

آنگاه به علی علیه السلام رو کرد و گفت: «تنها عیب تو آن است که در تو شوخ طبعی است. با این حال، اگر تو والی بر مردم شوی، آنان را بر مسیر حقّ واضح و شاهراه روشن، هدایت می کنی».

و در پایان به عثمان گفت: «گویا می بینم که خلافت را قریش به دست تو داده اند و تو نیز بنی امیّه را بر گُرده مردم سوار می کنی وبیت المال را در اختیار آنان می گذاری (و بر اثر شورش مسلمانان) گروهی از گرگان عرب تو را در بسترت می کشند».(۱)

راستی حیرت آور است که عثمان با این مشکل عظیم که عمر به آن اشاره کرده به خلافت برگزیده می شود و علی به بهانه کوچکی یعنی شوخ طبعی به کنار گذاشته می شود (ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟!)

۴. عبدالله بن عمر می گوید: عثمان، علی، زبیر، عبدالرّحمن بن عوف و سعد به نزد عمر آمدند. وی به آنها نگاهی افکند و گفت: «من برای خلافت بر مردم به شما توجّه کردم. مردم دچار اختلاف نمی شوند، جز به وسیله شما».

سپس افزود: «مردم یکی از شما سه تن (عثمان، عبدالرّحمن و علی) را بر می گزینند. آنگاه به عثمان گفت: «اگر تو به خلافت رسیدی، خویشانت را بر گرده مردم سوار مکن». سپس رو به عبدالرّحمن نمود

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۶ (با اندکی تلخیص).

و گفت: «تو نیز اگر به خلافت رسیدی، خویشاوندانت را بر مردم مسلّط مساز» و در پایان به علی علیه السلام نیز گفت: «و اگر تو به خلافت رسیدی بنی هاشم را بر مردم تحمیل مکن».(۱)

۵. مطابق نقل دینوری، عمر در تنقیص عبدالرّحمن بن عوف گفت : «تو فرعون این امّتی!» و درباره طلحه گفت: «طلحه متکبّر و مغرور است و دیگر آنکه اگر به خلافت برسد، انگشتر خلافت را در انگشت همسرش قرار می دهد (اشاره به اینکه او تسلیم همسرش می باشد)».(۲)

شیوه انتخاب خلیفه

عمر پس از انتخاب اعضای شورا به ابوطلحه انصاری گفت: «پنجاه نفر مرد مسلح را انتخاب کن و آنگاه افراد شورا را داخل اتاقی قرار ده، تا از میان خود خلیفه ای برگزینند...».

سپس گفت: «بالای سر آنها بایست، و اگر پنج نفر به خلافت یک تن راضی شدند و یک نفر مخالفت کرد، سرش را از بدن جدا کن! واگر چهار نفر بر شخصی اتفاق کردند و دو تن نپذیرفتند، سر آن دو تن را از بدن جدا کن! و اگر سه نفر یک سو و سه نفر سوی دیگر بودند، عبدالله بن عمر را حَکَم قرار دهند و هر گروهی را او انتخاب کرد، بپذیرند و

۱- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۶۲ ؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۲۸۱-۲۸۲ ؛ تاریخمدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۴۳۸.
۲- الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۴۳ .

اگرنظراوراقبول نکردنـد،بـاآن سـه نفری بـاش کـه عبـدالرّحمن بـن عـوف بـا آنـان اسـت وآن سـه نفردیگراگرمخـالفت کردند،آنهارابه قتل برسان!».(۱)

مطابق نقـل بلاـذری بـه ابوطلحه انصـاری گفت: «آنـان بیش از سه روز فرصت ندارنـد و بایـد در مـدّت سه روز خلیفه ای را انتخاب کننـد. در این مـدّت صُـهیب با مردم نماز بخواند. در این فرصت زمانی، اگر طلحه نیز آمد، او را داخل آن جمع کن و گرنه آن پنج نفر خود برای خلافت تصمیم بگیرند».(۲)

پیش بینی علی علیه السلام

مطـابق نقـل بلاـذری، علی علیه السـلام به عمویش عبّاس از سـخن عمر که گفته بود: «در صورت تساوی با گروهی باشـید که عبـدالرّحمن بن عوف با آنهاست» اظهار ناخرسـندی کرد و فرمود: «والله لقـد ذهب الأمر منّا؛ به خدا سوگند! خلافت از خاندان مـا رفت!». عبّـاس گفت: «چگـونه چنین سـخن می گـویی؟» فرمود: «سـعد بن ابی وقّـاص که بـا پسـر عمویش عبـدالرّحمن(۳) مخالفت نخواهد کرد و عبدالرّحمن نیز داماد عثمان(۴)

۱- تاریـخ طبری، ج۴، ص ۲۳۰ (بـا انـدکی تلخیص) ؛ همچنین ر.ک: تجارب الأمم، ج ۱،ص ۴۱۸؛ کامـل ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۷؛ الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۴۳ ؛ انساب الاشراف،ج ۵، ص ۵۰۰ ؛ کنزالعمّال، ج ۵، ص ۷۴۳ .

۲- أنساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۰۴ .

۳- عبدالرّحمن و سعد هر دو از قبیله بنی زهره بودند.

۴- عبدالرّحمن با امّکلثوم خواهر عثمان ازدواج کرده بود.

است و با یکدیگر اختلاف نخواهند کرد و اگر طلحه و زبیر نیز با من باشند (به سبب وجود عبدالرّحمن در آن طرف) نفعی به حال ما نخواهد داشت».(۱)

دوم: مرگ عمر و تشکیل شورا

پس از مرگ عمر، هنگامی که او را به خاک سپردند، اعضای شورا در خانه ای گرد آمدند وابوطلحه انصاری نیز از آنها مراقبت می کرد. در این زمان طلحه در مدینه نبود.

عبدالرّحمن بن عوف به بقیه اعضای شورا گفت: کدام یک از شما حاضر است که خود را کنار بکشد تا برترین شما به ولایت برسد؟

کسی پاسخش را نداد. و خودش گفت: من خود را کنار کشیدم.

پس از گفتگوهایی از زبیر خواست به کسی رأی دهد. او نیز گفت : من به نفع علی علیه السلام کنار کشیدم. آنگاه عبدالرّحمن از سعد بن أبی وقّاص خواست که سهم خود را به او بدهد و او را نیز پس از گفتگوهایی به این امر راضی کرد. در نتیجه عبدالرّحمن که دارای دو رأی (یکی رأی خود و دیگری رأی سعد) بود، با عثمان و علی به گفتگو پرداخت، تا یکی از آن دو را به انصراف راضی کند او به مدّت طولانی با علی علیه السلام گفتگو کردوسپس برای مدّت طولانی نیزباعثمان به گفتگوورایزنی پرداخت.

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۰۵. در تاریخ طبری (ج ۴، ص ۲۲۹-۲۳۰) نیز همین ماجرابه صورت مشروح تر نقل شده است.

صبح گاهان - پس از نماز صبح - عبدالرّحمن سراغ مهاجران و افراد با سابقه در اسلام و بزرگان انصار وامیران لشکر فرستاد. مسجد پر از جمعیت شد. عبدالرّحمن به حاضران گفت: مردم شهرها دوست دارند به شهرخودبرگردندوپیش از آن می خواهند بدانند که امیر آنان کیست.

در این میان سعید بن زید(۱) گفت: ما تو را شایسته خلافت می دانیم.

عبدالرّحمن گفت: جز این را بگویید.

عمّار گفت: «ان اردتَ ألّا یختلف المسلمون فبایع علیّآ؛ اگر می خواهی که مسلمانان دچار اختلاف نشوند، با علی بیعت کن».

مقداد بن اسود گفت: «صدق عمّار، إن بایعتَ علیّآ قلنا: سمعنا وأطعنا؛ عمّار راست گفت. اگر با علی بیعت کنی، می گوییم: شنیدیم و پذیرفتیم».

ابن ابی سرح(۲) گفت: اگر می خواهی قریش دچار اختلاف نشود، با

۱- سعید بن زید پسر عموی عمر بن خطّاب و شوهر خواهر او بود و پیش از عمر اسلامآورده بود. وی در سال ۵۰ یا ۵۱ از دنیا رفت. (الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۱۵)

۲- عبدالله بن سعد بن ابی سرح، برادر رضاعی عثمان بود. وی از دشمنان سرسخت رسولخدا صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت را مورد استهزا قرار می داد؛ از این رو، رسول خدا صلی الله علیه و آله خون اورا هدر دانست. وی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از ترس، فراری بود و پس از مدّتی به مکّه آمدو به عثمان پناهنده شد. عثمان نیز او را پنهان کرده و در فرصتی مناسب نزد رسولخدا صلی الله علیه و آله آورد و برای او شفاعت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از سکوتی وی را عفو نمود. پساز خروج او و عثمان، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سکوت من برای آن بود که کسی برخیزد و او راگردن بزنند.او پس از آن به ظاهر اسلام آورد؛ ولی بعدآ مرتد شد و باز هم به ظاهر اسلام آورد. عثماندر زمان خلافتش وی را فرماندار مصر ساخت و بیدادگری او سبب شورش مصریان علیهعثمان شد. (ر.ک: اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۵۳-۱۵۶؛ انساب الاشراف، ج ۵،ص ۵۱۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۷)

عثمان بیعت کن (ان أردتَ ألّا تختلف قریش فبایع عثمان).

عبدالله بن ابی ربیعه[(۱)] گفت: «صدق، إن بایعتَ عثمان قلنا: سمعنا

وأطعنا؛ او راست گفت؛ اگر با عثمان بیعت کنی می گوییم: شنیدیم وپذیرفتیم».

عمّار یاسر به ابن ابی سرح گفت: «متی کنت تنصح المسلمین؛ تو از کی خیرخواه مسلمانان شده ای؟!».

میان بنی هاشم و بنی امیّه گفتگو شد و عمّار یاسر به طرفداری از علی علیه السلام سخن گفت؛ برخی از قریش به او تاختند تا آنکه سعد بن ابی وقّاص به عبدالرّحمن گفت: «پیش از آنکه مردم در فتنه و آشوب گرفتار شوند، کار را تمام کن».

عبدالرّحمن نخست علی علیه السلام را فرا خواند و گفت: «علیک عهد الله ومیثاقه لتعملنّ بکتاب الله وسنّه رسوله وسیره الخلیفتَیْن من بعده؛ بر تو باد به پیمان و میثاق الهی (که از تو می گیرم) به کتاب خدا و سنّت رسول خدا و سیره دو خلیفه پس از آن حضرت عمل نمایی».

۱- عبدالله بن ابی ربیعه قرشی از سران قریش بود که در روز فتح مکّه اسلام آورد. او در روزفتح به امّ هانی - خواهر علی علیه السلام - پناه آورد و علی علیه السلام خواست او را بکشد، امّا أمّ هانیمانع شد. (الاستیعاب، ج ۳، ص ۸۹۶-۸۹۷؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۲۸-۱۲۹).

امیرمؤمنان علی علیه السلام پاسخ داد: «أرجوا أن أفعل وأعمل بمبلغ عملی وطاقتی؛ امیدوارم (علاوه بر عمل به کتاب خدا و سنت رسول خدا) به مقدار دانش و توانم (اجتهاد کنم و) عمل نمایم (نه به سنّت دو خلیفه پیشین)».

عبدالرّحمن پس از آن عثمان را فرا خواند و همین سخنان را به او گفت و عثمان پاسخ داد: «آری این گونه عمل می کنم». سپس عبدالرّحمن با او بیعت کرد.(۱)

مطابق نقل دیگر، علی علیه السلام (با صراحت) در پاسخ عبدالرّحمن گفت : «بل علی کتاب الله وسنّه رسوله واجتهاد رأیی؛ بلکه برابر کتاب خدا و سنّت رسولش و بر اساس اجتهادم عمل خواهم کرد». آنگاه به عثمان گفت و او پذیرفت. این درخواست را عبدالرّحمن سه بار مطرح ساخت و در هر بار علی علیه السلام همین پاسخ را داد و عثمان نیز پاسخ مثبتش را تکرار کرد؛ در نتیجه عبدالرّحمن دست در دست عثمان نهاد و گفت : «ألسّلام علیك یا أمیرالمؤمنین».(۲)

در تاریخ یعقوبی تعبیر روشن تری آمده است. مطابق نقل وی، علی علیه السلام در پاسخ عبدالرّحمن گفت: «أسیر فیکم بکتاب الله وسنّه نبیّه ما

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۰-۲۳۴ ؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۸-۷۱ ؛ عقدالفرید، ج ۴،ص ۲۷۸-۲۷۹ (با تلخیص)؛ همچنین ر.ك: تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۵ ؛ تاریخالمدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۹۲۹-۹۳۰.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۸ .

استطعتُ؛ تا جایی که توان دارم در میان شما به کتاب خدا و سنّت پیامبرش رفتار می کنم». ولی عثمان در پاسخ عبدالرّحمن گفت: «لکم أن أسیر فیکم بکتاب الله وسنّه نبیّه وسیره أبیبکر وعمر؛ در میان شما برابر کتاب خدا و سنّت پیامبرش و سیره ابوبکر و عمر، رفتار خواهم کرد» و این درخواست از علی علیه السلام و عثمان دوبار تکرار شد و هر یک همان پاسخ را دادند و در بار سوم علی علیه السلام گفت: «با وجود کتاب خدا وسنّت پیامبرش نیازی به سیره هیچ کس نمی باشد ولی تو تلاش می کنی که امر خلافت را از من دور سازی» (انّ کتاب الله وسنه نبیّه لایحتاج معهما الی إجّیری أحد، أنت مجتهد أن تزوی هذا الأمر عنّی). سپس عبدالرّحمن به عثمان رو کرد و همان سخن را تکرار کرد، عثمان پذیرفت و در نتیجه با او بیعت کرد.(۱)

مطابق نقلی که معتقدند طلحه نیز در جلسه شورا حضور داشت، عبدالرّحمن بن عوف به اعضای شورا گفت: شما امرتان را به سه نفر واگذار کنید. زبیر گفت: من رأی خود را به علی علیه السلام دادم و سعد گفت : من حقّ خود را به عبدالرّحمن واگذار کردم و طلحه گفت: من نیز سهم خود را به عثمان دادم. عبدالرّحمن گفت: من نیز از خلافت کنار می کشم و اما شما دو نفر کدام یک کنار می کشد؛ علی علیه السلام و عثمان هر دو ساکت شدند و عبدالرّحمن با هر دو در خلوت سخن گفت و پیمان

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲ .

گرفت که هر کدام را او امیر قرار داد، دیگری اطاعت کند و آنگاه (با همان ترفندی که گفته شد) با عثمان بیعت کرد.(۱)

سوم: عکس العمل ها

اشاره

با انتخاب عثمان، اشراف قریش و طیف بنی امیّه خشنود شدند، زیرا عثمان از همان قبیله بود(۲) و در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مدّت زمان

مسلمانی خود نیز، هرگز کسی از مشرکان و دشمنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به قتل نرسانده بود. در نتیجه طوائف مختلف قریش از او خاطره ناخوشایندی نداشتند. لذا نقل شده است که عبدالرّحمن هنگامی که با اعیان واشراف پیرامون خلافت مشورت کرد، دریافت کرد که اکثر آنان به عثمان مایلند.(۳)

آثار این خشنودی بعدها در کلام ابوسفیان نیز بروز کرد. وی روزی با صراحت به عثمان گفت: «صارتْ إلیك بعد تَیْم وعدِیٍّ، فأدرْها کالکُره، واجعَلْ أوْتادها بنیاُمیّه، فانّما هو المُلك ولا أدری ما جنّه ولا نار؛ این خلافت پس از قبیله تَیْم (ابوبکرً) و قبیله عدی (عمر) به تو رسیده است. اکنون آن را همچون گوی (میان قبیله خودت) بگردان و پایه های آن را بنی امیّه قرار ده (و بدان که) مسأله فقط، فرمانروایی است (نه

۱- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۲۸۰؛ المنتظم، ج ۴، ص ۳۳۱.

۲- عثمان بن عفّان بن أبی العاص بن اُمیّه بن عبد شمس.

۳- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۵.

خلافت اسلامی) و من که بهشت و دوزخی را نمی شناسم!».(۱)

مغیره بن شعبه - که دشمنی او با اهل بیت علیهم السلام روشن است - نیز به عبدالرّحمن گفت: «کار خوبی کردی که با عثمان بیعت کردی» و به عثمان نیز گفت: «لو بایع عبدالرّحمن غیرك ما رضینا؛ اگر عبدالرّحمن با غیر تو بیعت می کرد، ما راضی نمی شدیم».(۲)

ولی از سوی دیگر، علی علیه السلام و مسلمانان پاکباخته ای همچون مقداد از این انتخاب ناخشنود بودند. طبری می نویسد: پس از آنکه عبدالرّحمن با عثمان بیعت کرد، علی علیه السلام خطاب به عبدالرّحمن گفت : «حَبَوْتَه حَبْودهر، لیس هذا أوّل یوم تظاهرتم فیه علینا، فصبْرٌ جمیل والله المستعان علی ما تصفون، والله ما ولّیتَ عثمان إلّا لیردّ الأمر إلیك؛... این نخستین بار نیست که شما بر ضدّ ما هم پیمان شدید. پس صبر نیکو خواهم کرد و در برابر آنچه انجام می دهید از خداوند یاری می طلبم؛ به خدا سوگند تو خلافت را به عثمان نسپردی، جز آنکه می خواهی او نیز آن را (پس از خود) به تو برگرداند».

عبدالرّحمن وقتی این سخنان را شنید، آن حضرت را تهدید کرد و گفت: «لاتجعل علی نفسك سبیلا؛ بر ضدّ خود راه اقدامی قرار مده (وسبب قتل خودت مشو)».

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۳۶؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۷۹. (اینسخن آن قدر زشت بود که عثمان با وی تندی کرد).

۲- تاریخ طبری، ج۴، ص ۲۳۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۷۲ .

مقـداد نیز پس از این ماجرا گفت: «ما رأیتُ مثل ما اُوتی إلی أهل هـذا البیت بعـد نبیّهم؛ من هرگز سـراغ نـدارم که با خاندانی مانند این خانواده پس از پیامبرشان رفتار شده باشد».

عبدالرّحمن به او نیز هشدار داد که مراقب باشد، فتنه انگیزی نکند!(۱)

مطـابق روایت دیگر، علی علیه السلام پس از تصـمیم عبـدالرّحمن و بیعت او با عثمان، فرمود: «خـدعه وأیّما خـدعه؛ خـدعه و نیرنگ بود و چه خدعه ونیرنگ زشتی!».(۲)

بلاـذری می نویسـد: اصـحاب شورا با عثمان بیعت کردنـد، ولی علی علیه السـلام بیعت نکرد؛ عبـدالرّحمن خطاب به علی علیه السلام گفت: «بایع وإلّا ضربت عنقک؛ بیعت کن، وگرنه گردنت را می زنم».

به دنبـال آن، علی علیه السـلام از آن جلسه خـارج شـد و اصـحاب شورا در پی او رفتنـد و بـا تهدیـد به وی گفتنـد: «بـایع وإلّا جاهدناک؛ بیعت کن، در غیر این صورت با تو پیکار خواهیم کرد» در پی این تهدیدات، علی علیه السـلام برگشت و با عثمان بیعت کرد.(۳)

گزارش علی علیه السلام از ماجرای شورا

علی علیه السلام در گزارشی از ماجرای شورا، نخست چنین می گوید:«حتّی

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۳ ؛ تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۹۳۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص۲۳۹؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج۳، ص۳۰۶؛ تجارب الامم، ج۱، ص ۴۲۱.

۳- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۰۸ .

إذا مضی لسبیله جعلها فی جماعه زعم أنّی أحدهم؛ (این وضع همچنان ادامه داشت) تا آنکه او (خلیفه دوم) به راه خود رفت و در این هنگام (ودر آستانه وفات) خلافت را در گروهی (به شورا) گذاشت که به پندارش من نیز یکی از آنان بودم».

سپس می افزاید: «فیالله وللشّوری، متی اعترض الرّیب فیَّ مع الأوّل منهم حتّی صرتُ اُقرَن إلی هذه النّظائر!؛ پناه بر خدا از این شورا! کدام زمان بود که در مقایسه من با نخستین آنان (ابوبکر و برتری من بر او) تردیدی وجود داشته باشد، تا چه رسد به اینکه مرا همسنگ امثال این افراد (اعضای شورا) قرار دهند».

آنگاه همراهی و ورود خود به شورا را بازگو می کند و می فرماید : «لکنّی أسففْتُ إذ أسفّوا، وطِرْتُ إذا طاروا؛ ولی من (به خاطر مصالح اسلام با آنها همراهی کردم) هنگامی که آنها پایین آمدند، پایین آمدم وهنگامی که پرواز کردند، پرواز نمودم».

سپس امیرمؤمنان علیه السلام به طور سربسته نتیجه شورا را بازگو می کند ومی گوید: «فصغا رجل منهم لضغنه، ومالَ الآخر لصهره، مع هَنٍ وهَن؛ سرانجام یکی از آنها به خاطر کینه اش از من روی برتافت و دیگری خویشاوندی را بر حقیقت مقدّم داشت و به خاطر دامادیش به دیگری (عثمان) تمایل پیدا کرد، علاوه بر جهات دیگر که ذکر آن خوشایند نیست».[(۱)]

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳ .

برخی گفته اند: مراد از کسی که به خاطر کینه توزی از علی علیه السلام روی گردان بود، طلحه بود؛ ولی برخی دیگر معتقدند طلحه در آن جلسه نبود و مراد سعد بن أبی وقّاص است.(۱) و امّا آن کس که به خاطر خویشاوندی به عثمان مایل شد، عبدالرّحمن بن عوف بود؛ زیرا همان گونه که پیش از این گفته شد، عبدالرحمن با «امّکلثوم» خواهر عثمان ازدواج کرده بود.

جمله «مع هنٍ وهَن» کنایه از امور زشتی است که نمی توان به آن تصریح کرد(۲) و شاید اشاره به انگیزه رأی عبدالرّحمن باشد که آن

حضرت به او گفته بود: رأی وی به عثمان برای این بود که عثمان نیز پس از خویش، خلافت را به وی بسپارد.

بار دیگر نیز مراعات مصالح مسلمین

علی علیه السلام در ماجرای شورای شش نفره به خلافت نرسید و پس از اعتراض، با عثمان بیعت کرد؛ امّا نه از آن رو که او را شایسته این جایگاه بداند، بلکه آن حضرت برای جلوگیری از ایجاد آشوب و پرهیز از درگیری داخلی، راه همکاری را در پیش گرفت.

علی علیه السلام در خطبه ۷۴ نهج البلاغه این مسأله را به خوبی منعکس می سازد. ماجرای شأن ورود این خطبه از این قرار است :

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۹ .

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۴ .

ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «پس از بیعت عبدالرّحمن وحاضران با عثمان، نخست علی علیه السلام از بیعت خودداری کرد و گفت : «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در آن روز که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان مسلمانان پیمان برادری برقرار کرد، در میان شما کسی جز من وجود دارد که آن حضرت میان او و خودش پیمان برادری برقرار کند؟!» همگی پاسخ دادند: نه. سپس فرمود: «آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره او گفته باشد: «من کنتُ مولاه فهذا مولاه» گفتند: نه.

آنگاه فرمود: «آیا در میان شما کسی جز من وجود دارد که پیامبر درباره او گفته باشد: «أنت منّی بمنزله هارون من موسی إلّا أنّه لا نبیّ بعدی؛ تو نسبت به من، همانند هارون نسبت به موسی هستی، جز آنکه بعد از من پیامبری نیست». گفتند: نه.

سؤال کرد: «آیا در میان شما کسی هست که در ارتباط با ابلاغ سوره برائت مورد اعتماد قرار گرفته باشد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرموده باشد: این سوره را (برای قرائت بر مشرکان در سرزمین منا) جز من و یا مردی که از من است، نباید ابلاغ کند؟» همگی گفتند: نه.

فرمود: «آیا می دانید که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها از میدان جنگ فرار کردند، ولی من هرگز فرار نکردم؟» گفتند: آری.

فرمود:«کدام یک ازمابه رسول خدا صلی الله علیه و آله ازنظرخویشاوندی نزدیک تر است؟» گفتند: تو. اینجا بود که عبدالرّحمن بن عوف سخن علی علیه السلام را

قطـع کرد و گفــت: «ای علی! مردم جز بــه عثمـــان راضـــی نبودنـــد، بنـــابراین، خــودت رابــه زحمــت مینـــدازودرمعرض خطر(شمشیر)قرارمده».

سپس عبدالرّحمن به گروه پنجاه نفری که سرکرده آنان «ابوطلحه انصاری» بود رو کرد و گفت: ای ابوطلحه! عمر چه دستوری به تو داده است؟ گفت: به من دستور داده آن کس که میان مسلمانان اختلاف بیندازد را به قتل برسانم.

عبـدالرّحمن آنگـاه رو بـه علی علیـه السـلام کرد و گفت: اکنـون بیعت کن، وگرنه دسـتور عمر را دربـاره تـو به اجرا خـواهیم گذاشت!

علی علیه السـلام فرمود: «لقد علمتم أنّی أحقّ النّاس بها من غیری؛ ووالله لأُسـلمنَّ ما سَـلِمت أُمور المسـلمین، ولم یکن فیها جور إلّا علیَّ خاصّه، إلتماساً لأجر ذلک وفضـله، وزهداً فیما تنافسـتموه من زُخْرفه وزِبْرِجه؛ شما خوب می دانید که من از هر کس، به امر خلافت شایسـته ترم (ولی شـما به خاطر آنکه مرا در مسـیر منافع خود نمی بینیـد، مانع آن شدیـد) امّا به خـدا سوگنـد! تا هنگامی که اوضاع مسـلمین رو به راه باشد و تنها به من سـتم شود، سکوت اختیار می کنم، تا از این طریق پاداش و فضل الهی را به دست آورم و در برابر زر و زیورهایی که شـما به خاطر آن با یکـدیگر رقابت داریـد، پارسایی ورزیـده باشم». سـپس آن حضرت دست خود را دراز کرد و بیعت نمود.(۱)

۱- شـرح نهـج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۶۷-۱۶۸. شرح خطبه ۷۴. آن حضـرت درطول خلافت عثمان بارها خلاف کاریهای وی را متذکّر می شد و به تبعید ابوذر و اجحافعمّال او اعتراض می کرد. هر چند تلاش داشت به وحدت امّت اسلامی آسیبی نرسد.

روشن است که علی علیه السلام حاضر نیست برای رسیدن به خلافت - که حقّ اوست - از هر ابزاری استفاده کند و با درگیری و لشکرکشی آن را به دست آورد. او ظلم بر خود را برای جلوگیری از تفرقه و نابودی اصل اسلام تحمّل می کند. امّا از یکسو، با امتناع نخستین خود و احتجاج با اصحاب شورا حقّانیت خود را بار دیگر در تاریخ ثبت کرد و از سوی دیگر، خشونت برخی از صحابه و کینه توزی آنان را برای آیندگان به تصویر کشید.

موضع طلحه

مطابق نقل طبری وابن اثیر، روزی که برای عثمان بیعت گرفته شد، طلحه وارد مدینه شد؛ به او گفته شد: با عثمان بیعت کن! گفت: آیا همه قریش راضی اند؟ گفتند: آری.

آنگاه طلحه نزد عثمان آمد و گفت: آیا مردم با تو بیعت کردند؟ عثمان پاسخ داد: آری. طلحه گفت: من نیز از آنچه مردم انجام دادند، روی گردان نخواهم شد. و در پی آن، با عثمان بیعت کرد.(۱)

ولی بلاذری می نویسد: طلحه در منطقه «سَرات»(۲) برای رسیدگی به

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۷۲ .

۲- مکانی میان مکّه و یمن (سیره نبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۶۲۱) و یا مکانی در منطقهطائف (تاج العروس، ج ۷، ص ۲۸۴، واژه عیر).

اموالش رفته بود و پس از ضربت خوردن عمر، فرستاده ای با شتاب به سوی وی رفت و او را از ماجرا باخبر ساخت؛ طلحه نیز به سرعت به سوی مدینه حرکت کرد، امّا زمانی رسید که مردم با عثمان بیعت کرده بودند. طلحه با دیدن این ماجرا در خانه خود نشست و بیرون نیامد وگفت: «مثلی لایفتأت علیه ولقد عجلتم وأنا علی أمری؛ نسبت به من نباید خودرأیی می شد (و نباید بدون حضور من تصمیم گرفته می شد) شما عجله کردید در حالی که من در پی کارم رفته بودم».

عبدالرّحمن که از این ماجرا مطّلع شد، به نزد طلحه رفت، حرمت اسلام را نزد وی بزرگ شمرد و او را از ایجاد تفرقه پرهیز داد (و وادار به بیعت کرد).(۱)

چهارم: تحلیل و بررسی

با آگاهی از تاریخ شورای شش نفره و نحوه انتخاب عثمان چند نکته قابل توجّه است :

۱. خلیفه دوم در بستر مرگ اظهار داشت که اگر سالم غلام آزاد شده حذیفه زنده بود، او را برای خلافت بر می گزید، این در حالی است که او و ابوبکر در روز سقیفه در برابر انصار تصریح کردند که خلافت باید از میان قریش و خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و از این رو، سعدبن

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۰۵ .

عباده را از رسیدن به خلافت دور داشتند(۱) ، امّا در اینجا آرزو می کرد که

سالم زنده بود تا خلافت را بی تردید به او می داد، با آنکه به تصریح مورّخان و رجال شناسان «سالم» اهل فارس بود.(۲)

علاوه بر آن، فضایلی که از ابوعبیده جرّاح و سالم ذکر کرده وتصریح نمود اگر آنان زنده بودند - به سبب این فضایل - خلافت را به آنها می سپرد، بیش از آن را علی علیه السلام دارا بود، امّا حاضر نشد، به این حق اعتراف کند و آن حضرت را به خلافت معرّفی نماید.

همچنین اگر ملاك سابقه و شایستگی - بدون ملاحظه قومیّت - باشد، عمّار یاسر نیز از مجاهدان و سابقین در اسلام است و پدر و مادرش زیر شکنجه شهید شدند، چرا از او نامی نبرده است؟!

به نظر می رسد برجستگی این دو تن، همراهی آنان با خلیفه در ماجرای سقیفه بود(۳) ، او حتّی خالد بن ولید را شایسته خلافت

می دانست، با آنکه خالد از سابقین در اسلام نبود و ماجرای کشتن مالك بن نویره و همبستری با همسرش در همان شب در زمان ابوبکر، توسّط خالد، چنان عمر را خشمگین کرده بود که معتقد بود او باید رجم شود، ولی ابوبکر موافقت نکرد.(۴) با این حال، او را شایسته خلافت می شمرد!

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۱؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۷ (برای آگاهی بیشتر به کتاب«مشروعیت سقیفه» از همین مجموعه مراجعه کنید).

۲- ر.ك: اسدالغابه، ج۲، ص۱۵۵؛ الاستیعاب، ج۲، ص۵۶۷؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص۶۲.

۳- ر.ك: «مشروعیت سقیفه» از همین مجموعه.

۴- .ر.ك:کامل ابن اثیر،ج۲،ص۳۵۹؛البدایه والنهایه،ج۶،ص۳۲۳؛تاریخ طبری،ج۳،ص ۲۸۰.

۲. او با آنکه علی علیه السلام را شایسته این جایگاه می دانست و معتقد بود که اگر وی به خلافت برسد، مردم را بر جاده حق نگه می دارد، ولی با این حال، گاه با این بهانه که نمی خواهم خلافت را بر مردم تحمیل کنم و گاه به بهانه شوخ طبع بودن علی علیه السلام از معرّفی آن حضرت خودداری نمود.

اگر خوشبینانه قضاوت کنیم، باید گفت: چون خلیفه دوم روحیه ای تند و خشن داشت، نمی توانست مردی را که دارای روحیه نرم و شوخ طبعی است بپسندد؛ ولی روشن است که علی علیه السلام نسبت به مسلمانان و مؤمنان مهربان و خوشرو بود، ولی در برابر متجاوزان، معاندان و ستمگران سخت و نستوه. این روحیه ای است که آن حضرت هم در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم بعدها در طول خلافت پنج ساله خود نشان داد و این چیزی است که قرآن به آن دستور داده است.

علاوه بر آن، بهانه عدم تحمیل خلیفه بر مردم نیز پذیرفته نیست؛ زیرا اوّلا؛ خود عمر در ماجرای سقیفه، خلافت ابوبکر را بر مردم تحمیل کرد. ثانیآ؛ توده مردم به علی علیه السلام علاقمند بودند و از خلافت او استقبال می کردند.

۳. تشکیل شورا به این شکل خاص از چه مبنایی نشأت گرفته است. اگر بنا هست به فرمان خداوند به مشورت در امور عمل شود(۱) ، باید

۱- (وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) (شوری، آیه ۳۸) (وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) (آل عمران،آیه ۱۵۹).

خلیفه دوم خود پس از مشورت با بزرگان و مردم، کسی را به عنوان خلیفه معرّفی کند. نه آن را به شورایی بسپارد آن هم مرکب از چند نفر محدود.

در حقیقت، کار خلیفه دوم از قسم مشورت نیست؛ بلکه تشکیل هیأت انتصابی جهت مشورت میان خود و تعیین خلیفه است و با مشورت مورد نظر اسلام متفاوت است.

از سوی دیگر، این نوع تشکیلات نه از قسم مراجعه به آرای عمومی است و نه مراجعه به خبرگان امّت. زیرا در این صورت باید دیگر بزرگان مهاجر و انصار نیز مورد مشورت ومراجعه قرار می گرفتند و محدوده آن در شش نفر خلاصه نمی شد.

مبنای گزینش برخی از این افراد نیز بیشتر به جریان قبایلی و قومی شبیه است تا شایسته گزینی. گویا خلیفه دوم از سه قبیله بانفوذ قریش یعنی بنی هاشم، بنی امیه و بنی زهره افرادی را برای این شورا برگزید؛ چرا که خود وی (مطابق بعضی از نقل ها) پاره ای از عیوب برای برخی از افراد شورا برشمرد که نشان از ضعف مدیریت و عدم شایستگی آنان در خلافت است.

مثلاـ درباره زبیر گفت: تو یک روز انسان و روز دیگر شیطانی؛ وسعدبن ابی وقّاص را کارآزموده جنگی دانست، نه شایسته خلافت؛ به عبدالرّحمن گفت: خلافت به انسان ضعیفی مانند تو نمی رسد و عثمان را کسی دانست که بنی امیّه را بر گُرده مردم سوار می کند و به سبب ستم

آنان، و شورش همگانی خود را به کشتن می دهد و طلحه را تحت فرمان همسرش معرّفی کرد. (مدارک آن گذشت).

۴. فرمان خلیفه به گردن زدن همه آن شش نفر در صورت عدم توافق و کشتن اقلیّت در صورت مخالفت با اکثریت نیز هیچ گونه مبنای شرعی و دینی ندارد.

ممکن است اعضای شورا نتوانند بر سر انتخاب خلیفه به توافق برسند، در این صورت می توانست خلیفه ساز و کار مناسبی دیگر را پیش بینی کند، نه دستور قتل شش تن از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را صادر نماید.

علاوه بر آن، در صورتی که بعضی از اعضا با خلیفه منتخب موافق نباشد و بیعت نکند، چرا باید گردن او زده شود. زیرا بیعت نکردن با خروج بر ضدّ خلیفه متفاوت است، همان گونه که در زمان خلافت علی علیه السلام افرادی مانند سعد بن ابی وقّاص، عبدالله بن عمر، حسّان بن ثابت و زید بن ثابت با آن حضرت بیعت نکردند، امّا علی علیه السلام آنها را آزاد گذاشت.(۱)

۵. خلیفه دوم در حالی که به اعضای شورا می گوید: شما کسانی هستید که پیامبر صلی الله علیه و آله از شما راضی بود، ولی درباره طلحه می گوید: تو کسی هستی که به خاطر جمله ای که درباره حجاب گفته بودی، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که از تو ناراضی بود، از دنیا رفت. در حقیقت، سخنان

۱- ر.ک: تاریخ طبری، ج۴، ص ۴۲۹-۴۳۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۱ .

نخستین خود را با جمله اخیر نقض می کند!

۶. دادن حقّ رأی نهایی – در صورت تساوی – به عبدالرّحمن بن عوف نیز سؤال برانگیز است. او در حالی عبدالرّحمن را صاحب این امتیاز کرد که هرگز عبدالرّحمن در سابقه و فضایل و شایستگی به علی علیه السلام نمی رسید. اگر امتیازات به سبب سابقه و جهاد است، باید کفّه ای که علی علیه السلام در آن است سنگین تر باشد.

۷. گزینش اعضای شورا به گونه ای بود که از آغاز محرومیّت علی علیه السلام از خلافت قابل پیش بینی بود؛ همان گونه که خود آن حضرت بیان کرد. زیرا از یک سو، سعد بن ابی وقّاص وعبدالرّحمن بن عوف هر دو از یک قبیله بودند و آنان با یکدیگر متّحد بودند. از سوی دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله میان عثمان و عبدالرّحمن عقد اخوّت بسته بود(۱) و همچنین عبدالرّحمن داماد عثمان نیز بود.

طلحه نیز از قبیله «تَیم» بود؛ از همان قبیله خلیفه اوّل. علاوه بر آن، داماد ابوبکر نیز بود، زیرا امّکلثوم دختر ابوبکر و خواهر عایشه همسر او بود(۲) . روشن است از نظر تمایلات قبیله ای با توجّه به آنچه در سقیفه اتفاق افتاد، او به علی علیه السلام متمایل نباشد. بنابراین، تنها زبیر که مادرش (صفیّه) از بنی هاشم و پسر عمّه علی علیه السلام بود، می توانست به علی علیه السلام متمایل باشد.

۱- ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۱۳، ص ۱۴ ؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۷۴ .

۲- ر.ک: الاصابه، ج ۳، ص ۴۳۲ ؛ المنتظم، ج ۵، ص ۱۱۱ .

همـان گـونه که گـذشت عبّاس عمـوی پیـامبر صـلی الله علیه و آله نیزازعلی علیه السـلام خواست وارد شورا نشود، چرا که به اعتقاد او خلافت را به علی علیه السلام نمی دادند.

بنـابراین، نحوه چینش این افراد به گونه ای بود که کارشـناسان پیش بینی می کردنـد، ردای خلافـت بر انـدام عثمـان پوشانـده شود.

جالب آنکه خود خلیفه دوم نیز پیش بینی خلافت عثمان را می کرد!

ابن سـعد در کتـاب الطبقـات می نویسـد: «سـعید بن عـاص اموی می گویـد: در زمان خلافت عمر نزد او آمـدم و تقاضا کردم مقداری بر زمین خانه ام بیفزاید. عمر فردای آن روز با من به خانه ام آمد و با پای خود خطی کشید و مقداری بر زمین خانه ام افزود. گفتم: ای امیرمؤمنـان! بیشتر به من زمین بدهیـد که اهـل و عیـال من زیادنـد! گفت : اکنون همین مقـدار برای تو کـافی است، ولی این سـخن را پنهانی به تو می گویم که به زودی، پس از من کسی حاکم خواهد شد که رعایت پیوند خویشاوندی تو را خواهد نمود و خواسته تو را برآورده خواهد ساخت (... سیلی الأمر بعدی من یصل رحمك ویقضی حاجتك).

سعیـد می افزایـد: «دوره حکـومت عمر صـبر کردم، تـا آنکـه عثمـان خلیفه شـد و به حکم شـورا به خلافـت رسـید. او رعـایت خویشاوندی مرا کرد و بسیار به من احسان نمود و خواسته مرا برآورده ساخت».

احسان عثمان به سعید بن عاص، تا آنجا بود که وی را پس از عزل ولید بن عقبه، به فرمانداری کوفه منصوب کرد.(۱)

۱- الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۳ (با اندکی تلخیص).

البته جای شگفتی نیست که خلیفه دوم چنین پیش بینی درباره عثمان نماید و با نقشه حساب شده ای او را به خلافت برساند. زیرا مطابق بسیاری از نقل ها، ابوبکر در حال احتضار عثمان را احضار کرد تا وصیّتی در امر خلافت بنویسد. به او گفت: «بنویس بسم الله الرّحمن الرّحیم، این وصیتی است که ابوبکر به مسلمانان نموده است. امّا بعد...

ابوبکر در همین حال بیهوش شد، ولی عثمان خودش این جمله ها را نوشت :

«امّا بعد، فإنّی قد استخلفتُ علیکم عمر بن الخطّاب، ولم آلُکُم خیراً؛ من عمر بن خطّاب را بر شما خلیفه قرار دادم و از هیچ خیر و خوبی در حقّ شما فروگذار نکردم!».

هنگامی که عثمان این جملات را نوشت، ابوبکر به هوش آمد و گفت: بخوان و او همه آنچه خود نوشته بود را نیز خواند؛ ابوبکر تکبیر گفت و سپس افزود: من تصوّر می کنم (این که عجله کردی و خلافت را به نام عمر نوشتی برای این بود که) ترسیدی اگر من به هوش نیایم و بمیرم، مردم دچار اختلاف شوند. عثمان گفت: آری، چنین بود. ابوبکر در حقّ او دعا کرد!(۱)

خلیفه دوم از یک سو تصریح به نام عثمان نمی کند، تا متّهم به

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۹ ؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵ ؛ همچنین ر.ک: انساب‌الاشراف، ج ۱۰، ص ۸۸-۸۹ ؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۱۱۷ ؛ الطبقات الکبری،ج ۳، ص ۱۴۹ ؛ کنزالعمّال، ج ۵، ص ۶۷۶ .

جانبـداری نشود، اما از سوی دیگر محبّت و احسان عثمان در سال ۱۳ هجری را در سنه ۲۳ جبران می کند: (هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ).

۸. امیرمؤمنان علی علیه السـلام با این پیش بینی که خلافت به او نمی رسـد، باز هم وارد شورا شد؛ این اقدام می تواند دو دلیل عمده داشته باشد.

نخست آنکه : آن حضـرت خود را شایسته امامت و خلافت می دانست و لازم می دید در آن جلسه شرکت کند و با استدلال، حقّانیت خود را اثبات نمایـد و در صورت عـدم مشارکت ممکن بود گفته شود که او چون خود را لایق این جایگاه نمی دید، در آن شـرکت نکرد و یا اگر می آمـد، ما او را خلیفه می کردیم. روشن است مردی ماننـد آن حضـرت که معتقـد است از هر کسی به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته تر است و معتقد بود از روز پس از وفات آن حضرت، باید در جایگاه رهبری مردم قرار گیرد، ولی او را سال ها از این منصب دور نگه داشته اند، از این فرصت استفاده کند و برای مقام رفیع امامت امّت تلاـش نمایـد. این تلاـش و شـرکت، یـک بـار دیگر حقّـانیت او را در دست یابی به آن جایگاه روشن ساخت و همچنین سیـاست خلیفه دوم و ترفنـد برخی از اعضـای شورای منتخب را برای محروم ساختن وی از این جایگاه نمایان کرد. و این نکته مهمّی برای ثبت در تاریخ و قضاوت آیندگان است.

دوم آنکه : خود آن حضـرت علت حضورش را در آن جلسه برای دوری از تفرقه دانست. به این معنـا که امیرمؤمنان علی علیه السلام همچون

گذشته مصلحت اسلام و وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی را مورد لحاظ قرار داد و برای اجتناب از ایجاد تشتّت و تفرقه و کمک به وحدت مسلمانان از عزلت و مخالفت و موضع گیری دوری جست وبه شورای منتخب پیوست.

۹. نکته جالب توجّه، طرفداران عثمان و علی علیه السلام در میان مردم بود؛ خواندیم که افرادی همانند عمّار یاسر و مقداد که از مؤمنان پاکباخته واز سابقان در اسلام و از بدریّون بودند؛ از علی علیه السلام طرفداری می کردند؛ ولی چهره هایی که تا آخرین توان با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کردند و از روی اجبار و اکراه اسلام آوردند و برخی از آنها خونشان را پیامبر صلی الله علیه و آله هدر دانسته بود، از عثمان طرفداری می نمودند.

این گروهِ دور مانده از منصب های اجتماعی و دشمنان اسلام ورسول خدا صلی الله علیه و آله در علی علیه السلام چه می دیدند که با خلافت او مخالف بودند و در عثمان چه ویژگی هایی را نشان داشتند که یکپارچه از او طرفداری می کردند. این مسائل را تاریخ به مرور زمان پاسخ داد وحیف و میل های اشراف قریش در خلافت عثمان و مخالفت و نبرد آنان با علی علیه السلام در عصر خلافت آن حضرت، به روشنی از نیّات آنان پرده برداشت.

شیخ محمد عبده دانشمند معروف اهل سنّت و شارح برجسته نهج البلاغه در توضیح خطبه ۷۴ نهج البلاغه می نویسد: «بیعت عثمان صحنه مبارزه میان حکومت قبایلی قریش - همان کسانی که

سخت ترین جنگ ها را بر ضدّ اسلام راه انداختند - و میان توده مردمی بود که با شور و اشتیاق اسلام را پذیرفته بودند. آنان که برای عثمان خلافت را آماده ساختند و آنان که از بیعت وی پشتیبانی کردند، کسانی بودند که از خلافت فقط امارت قریش می فهمیدند نه غیر آن. و هرگز در محاسبات آنان خلافت به عنوان ریاست اسلامی که باید از مستضعفان حمایت کند و از محرومان دفاع نماید، نبوده است...».

سپس می افزاید: «آن گفتگویی که در بیرون منزلی که برای تعیین خلیفه اجتماع کردند میان مردم صورت گرفت به خوبی گواهی می دهد که توده مردم با علی علیه السلام بودند، ولی مردانی از قریش که پیش از این با پیامبر صلی الله علیه و آله جنگیدند - فقط این گروه - ضدّ علی علیه السلام بودند».

آنگاه در یک جمله کوتاه می نویسد: «وبنفس العصبیّه والحقد اللَّذیْن حاربوا بهما محمّداً، حاربوا بهما علیّاً؛ آنان با همان «تعصّب» و «کینه ای» که با محمّد جنگیدند، با همان دو انگیزه با علی علیه السلام مخالفت نموده و پیکار کردند».

شیخ محمد عبده آنگاه آن گفتگوها را نقل می کند (که ما آن را به نقل از طبری ذکر کرده ایم) و در پایان می نویسد: «ولی در نهایت عبدالرّحمن قرشی با عثمان بیعت کرد و هنگامی که عمّار ناراحت از آنجابرخاست،تمامی قریش به اوتوهین کردندواوراازخودراندند».(۱)

۱- شرح نهج البلاغه عبده، ص ۱۷۶ .

۱۰. طرح عبدالرّحمن بن عوف برای محروم ساختن علی علیه السلام از خلافت و سپردن آن به عثمان نیز بسیار زیرکانه بود. او برای رفع اتهام از خویش و اثبات بی طرفی خود در حضور مردم، نخست علی علیه السلام را فرا خواند و برای بیعت با وی، شرطی را مطرح کرد که مطمئن بود آن حضرت نخواهد پذیرفت؛ و آن، بیعت با شرط عمل به سیره شیخین (همراه با عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله) بود. زیرا از یک سو می دانست که علی علیه السلام در طول خلافت آن دو تن، منتقد عملکرد آنان بود. علاوه بر آنکه خود را منصوب از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانست، از نظر فضایل و مراتب علمی نیز از آنان بسیار برتر بود، تا جایی که مرجع علمی و گره گشای مشکلات دو خلیفه بود. نمی توان از افضل خواست، مطابق سیره مفضول عمل کند.

از سوی دیگر، عبدالرّحمن می دانست که علی علیه السلام مرد حقّ است و حاضر نیست برای رسیدن به خلافت از خلاف گویی استفاده کند؛ امروز وعده عمل به سیره ابوبکر و عمر دهد و فردا که به حکومت رسید، مطابق نظر خویش عمل نماید. پس از شنیدن جواب منفی از علی علیه السلام عثمان را فراخواند و همین شرایط را برای او مطرح ساخت و در پی شنیدن جواب مثبت با او بیعت نمود. اینجاست که علی علیه السلام با صراحت این طرح را خدعه ای می نامد.

* * *

در اینجا دو نکته دیگر نیز قابل توجّه است :

نخست آنکه : هر چند عثمان وعده داد که مطابق سیره ابوبکر و عمر عمل نماید، ولی تاریخ نشان می دهد که او هرگز چنین نکرد. از جمله آنکه وی حکم بن ابی العاص و پسرش مروان را که رانده شده وتبعیدی رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و ابوبکر و عمر نیز اجازه ورود به مدینه را به آنها ندادند، مورد محبّت قرار داد؛ آنها را وارد مدینه ساخت و عطایایی به آنان بخشید و حتّی مروان را مشاور اعظم خود قرار داد.(۱)

علاوه بر آن، با بذل و بخشش بیت المال به خویشاندان و گماردن افراد ناصالح از خویشان خود به مناصب نیز، از سیره گذشتگان تخطّی کرد.(۲)

دیگر آنکه : علی علیه السلام معتقد بود، عبدالرّحمن به آن انگیزه که عثمان پس از خودش، او را خلیفه قرار دهد، با وی بیعت نمود و آنگاه فرمود : «والله کل یومٍ هو فی شأن؛ خداوند هر روز در شأن و کاری است»(۳)

اشاره به اینکه خداوند نمی گذارد تو به مقصودت برسی.

جالب آنکه پس از مدّتی میان عبدالرّحمن و عثمان اختلاف افتاد. ابن عبد ربّه می نویسد: «پس از آنکه عثمان جوانان ناشایست از خاندان

۱- ر.ک: اسدالغابه، ج ۱، ص ۵۱۵؛ انساب الاشراف، ج ۵،ص ۵۱۳-۵۱۴ ؛ تاریخ یعقوبی،ج ۲، ص ۱۶۴ ؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۴۸-۱۵۰ .

۲- ر.ک: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴۱-۵۴۲ و ص ۵۸۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید،ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۹ .

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۳ ؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۷۱ .

خود را به امارت شهرها برگزید و آنان را بر بزرگان اصحاب برتری داد؛ به عبدالرّحمن اعتراض شد که این نتیجه تصمیم توست. عبدالرّحمن گفت: من گمان نمی کردم، چنین شود. آنگاه به نزد عثمان رفت و او را مورد سرزنش قرار داد و به او گفت: من خلافت را به تو واگذار کردم به این شرط که در میان ما به سیره ابوبکر و عمر رفتار کنی؛ ولی تو با سیره آنان مخالفت کردی و به خاندانت توجّه ویژه نمودی و آنان را بر گرده مسلمانان مسلّط ساختی!

عثمان پاسخ داد: عمر دست خویشاوندانش را برای خدا از حکومت قطع کرد و من نیز به خاطر خدا به آنان مهربانی می کنم و بذل و بخشش می نمایم (هر دو به خاطر خداست!!).

عبدالرّحمن ناراحت شد و گفت: «لِلّهِ علیَّ أن لا اکلّمک أبدآ؛ با خدا پیمان می بندم که هرگز با تو سخن نگویم» و همین گونه نیز عمل کرد و تا هنگام مرگ با عثمان سخن نگفت. حتی وقتی که بیمار بود و عثمان به عیادتش آمد، عبدالرّحمن چهره اش را به سمت دیوار کرد و با او سخن نگفت.(۱)

بنابر نقل بلاذری، عبدالرّحمن وصیت کرد پس از مرگش عثمان بر او نماز نگذارد. از این رو، پس از مرگ عبدالرّحمن، زبیر بر او نماز خواند و برخی می گویند سعد بن ابی وقّاص بر او نماز گذارد.(۲)

۱- عقدالفرید، ج ۴، ص ۲۸۰؛ ر.ک: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴۶-۵۴۷ .

۲- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴۷ .

۱۱. همان گونه که در تاریخ خواندیم، این بار نیز علی علیه السلام با میل ورغبت با خلیفه وقت بیعت نکرد و در واقع بیعت او زیر سایه تهدید صورت گرفت و آن حضرت برای حفظ وحدت مسلمین آن را پذیرفت. بنابراین، می توان گفت: از نظر علی علیه السلام که میزان حقّ ومصداق اتمّ حدیث ثقلین است، خلافت عثمان مشروعیّت نداشت، با نوعی نیرنگ انجام پذیرفت و با تهدید اِعمال شد.

۱۲. پی آمدهای شورای شش نفره و انتخاب عثمان نیز در تحوّلات تاریخ اسلام قابل دقّت و بررسی است.

نخستین ره آورد کار خلیفه دوم این بود که آن پنج نفر خود را همطراز علی علیه السلام و شایسته تصدی امر خلافت دیدند. بعدها نیز باقیمانده آن گروه، به عنوان افرادی که عضو شورای شش نفره بودند، دارای اهمیتی در جامعه اسلامی شدند. از این رو، در زمان خلافت علی علیه السلام معاویه نامه ای به زبیر می نویسد و از او می خواهد به شام برود تا خود و مردم شام با او به عنوان خلیفه بیعت کنند.(۱)

در پاره ای از نقل های تاریخی آمده است که معاویه به زبیر نامه نوشت که من برای تو و بعد از تو برای طلحه بیعت گرفته ام، بنابراین عراق را از دست ندهید.(۲)

۱- ر.ک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۵۷ .

۲- البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۲۱۱. یعقوبی نامه دیگری را از معاویه به سعد بن ابی وقاص نقلمی کند که در آن، ضمن تحریک وی برای رویارویی با علی، به مسأله حضور او در شورا بههمراه طلحه و زبیر اشاره می کند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۷).

پی آمـد بسـیار تـأسّف بار دیگر شورا که با انتخاب عثمان اتفاق افتاد، تقویت جبهه بنی امیّه بود. آنان که دشـمنان قسم خورده رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و پس از فتح مکه و در لوای پیروزی چشمگیر اسلام به ظاهر مسلمان شده بودند، ناگهان قدرت یافتند. مروان بن حکم مشاور اعظم عثمان شد و معاویه بیش از گذشته در شام تقویت گردید. و افرادی مانند عبدالله بن عـامر و عبـدالله بن ابی سـرح که در جبهه مخالف اسـلام بودنـد و خون برخی از آنان را پیامبر صـلی الله علیه و آله هـدر اعلام کرده بود و از ترس اسلام آورده بودند و همچنین ولید بن عقبه که آیه ۶ سوره حجرات(۱)

درباره او نازل شده، به فرمانداری شهرها منصوب شدند. صحابی معروفی چون ابوذر به ربذه تبعید شد و در غربت جان داد(۲) و صحابی جلیل القدری همچون عبدالله بن مسعود مورد آزار و توهین و ضرب وشتم قرار گرفت.(۳)

خلیفه دوم با آنکه پیش بینی می کرد اگر عثمان خلیفه شود، خویشاونـدان خود را بر مردم مسـلّط می سازد، ولی طرح خلافت را به گونه ای چید که از آن عثمان بیرون آید.

۱- (إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا).
۲- ر.ک: اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۵۷ ؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴۲-۵۴۴؛ تاریخ یعقوبی،ج ۲، ص ۱۷۲-۱۷۳ .
۳- ر.ک: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۲۴-۵۲۵ ؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۲ .

روشن است که تقویت جبهه اموی فرجامی همچون جنگ های جمل و صفین را در پی داشت و سبب تضعیف حکومت اسلامی علی علیه السلام شد. چرا که در ماجرای جنگ جمل، مروان بن حکم و برخی دیگر از امویان حضور داشتند و معاویه نیز طلحه و زبیر را تحریک به برپایی آن جنگ کرد.

جنگ صفین نیز محصول طغیان معاویه و جبهه گیری او در برابر علی علیه السلام بود. از دل آن جنگ، خوارج برآمدند و جنگ نهروان پیش آمد و ابن ملجم خارجی قاتل علی علیه السلام شد.

با شهادت آن حضرت و خیانت برخی از یاران امام حسن علیه السلام ، زمینه هجوم و لشکرکشی معاویه فراهم شد و در نهایت موفق شد زمام حکومت را به دست گیرد و حکومت اموی را بنیان نهد که یکی از عواقب شوم آن، ولایت عهدی یزید و در نهایت حکومت او بود که شهادت امام حسین علیه السلام و ماجرای کربلا، حمله به مدینه و آتش زدن کعبه را در پی داشت.

اگر سیر تاریخی کربلا و عاشورا را پی گیری کنیم سرِ آن رشته، به شورای شش نفره می رسد که خلافت عثمان و سپس تقویت جبهه اموی را در پی داشت و هنوز که هنوز است رنج آن زخم عمیق بر اندام تاریخ اسلام نمایان است و آثارش تاکنون نیز باقی است.

نتیجه آنکه، پیامد کوتاه مدت شورای شش نفره، خلافت عثمان، رواج تبعیض و خویشاوند سالاری و تقویت جبهه اموی در عصر

زمامـداری او بود و پیامـد درازمدّت آن - که هنوز اسـلام و امّت اسـلامی از آن رنج می برد - تضـعیف جبهه اهل بیت علیهم السـلام ، شورش علیه امیرمؤمنان علی علیه السـلام و سلطه فرزندان ابوسفیان و مروانیان بر جان و مال مردم و تاخت و تاز علنی به ارزش های اسلامی بود.

داستان جعل حدیث در عصر معاویه(۱) و بدعت های فراوان در دین

در عصـر او و فرزندش یزید، لعن و ناسـزاگویی علنی به علی علیه السـلام بر فراز منابر و ماجرای غم انگیز کربلا و آثار مخرّب فرهنگی حکومت آنـان و ایجـاد شـکاف و اختلاـف در میـان مسـلمانان و پدیدآمـدن فرقه هـای گونـاگون همه و همه از آثار درازمدّت شورای شـش نفره است که همچنان امّت اسـلامی از آن رنج برده و بار آن تصـمیمِ ناصواب، بر دوش امت سنگینی می کند. (بررسی این پیامدها خود کتاب مستقلی را می طلبد).

پایان بخش این بحث، سخن ابن ابی الحدید معتزلی است؛ او درباره شورای شش نفره می نویسد: «... فإنّ ذلک کان سبب کلّ فتنه وقعت وتقع إلی أن تنقضی الدّنیا؛ سبب ایجاد هر فتنه ای که واقع شده و تا پایان دنیا واقع خواهد شد، همان شوراست».(۲)

* * *

۱- برای آگاهی از تلاش معاویه برای جعل حدیث و کتمان فضایل اهل بیت رجوع کنید به :شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳ و ج ۱۱، ص ۴۴-۴۶.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۱ .

خلاصه و جمع بندی

در این نوشتار، یکی دیگر از مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام مورد بحث قرار گرفت و آن شورای شش نفره ای بود که توسّط خلیفه دوم برای تعیین خلیفه بعدی تشکیل شد. این مسأله از این نظر سؤال برانگیز است که عمل خلیفه دوم مطابق موازین شناخته شده ای نبود. زیرا نه با عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله هماهنگی داشت و نه با سیره خلیفه اوّل. علاوه بر آن، با نگاه دقیق تر، از قبیل مشورت مورد نظر اسلام و مورد عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نبود. زیرا، دراین صورت لازم بود که خلیفه دوم خود پس از مشورت با بزرگان قوم کسی را به صراحت به عنوان خلیفه بعدی معرفی نماید.

* پرسش دیگر اذهان جستجوگر آن است که چرا خلیفه دوم تعیین خلیفه را فقط به شورایی شش نفره واگذار کرد در حالی که بزرگان اصحاب دیگری نیز بودند که می توانستند در آن مجموعه قرار گیرند؟

* از سوی دیگر، طبق مدارک معروف اهل سنت روشن شد که خلیفه دوم اعضای شورا را به گونه ای انتخاب کرد که پیش بینی می شد علی علیه السلام از این حق محروم شود و خلافت به عثمان برسد و نه تنها عبّاس و خود علی علیه السلام آن را پیش بینی می کردند، بلکه جلوتر از آن عمر مژده آن را به سعید بن عاص داده بود!

* خلیفه با این گزینش هم پاداش محبّت عثمان را داد و هم ظاهراً اتّهام جانبداری را از خود مرتفع ساخت!

* پرسـش دیگر این بود که امر خلیفه به قتل هر شـش نفر در صورت عـدم موفقیت در تعیین خلیفه به مدّت سه روز و همچنین قتـل اقلیّت در صورت مخـالفت بـا منتخب اکـثریت، از چه مبنـای دینی تبعیّت می کنـد؟ بـاور مـا آن است که چنین فرمـانی از روحیه تند خلیفه - که عمری را با آن سپری کرد - نشأت گرفته و از مبنای عقلانی و شرعی برخوردار نبوده است.

* برتری رأی عبـدالرّحمن بر سـایر آرا - در صورت تسـاوی - ابهام دیگر آن ماجراست و شایـد سازوکاری برای تقویت جبهه عثمان بود.

* سیاست عبدالرّحمن و ترفند او برای محرومیّت علی علیه السلام وگزینش عثمان، کامل کننده جهت گیری خلیفه دوم بود. او شرطی را برای بیعت بـا آن حضـرت مطرح سـاخت کـه می دانست علی علیه السـلام زیر بـار آن نخواهـد رفت؛ زیرا علی علیه السـلام نه تنها اعلم آنان و آگاه به کتاب خدا وسنّت نبوی بود و خود می دانست چگونه عمل نماید، علاوه بر آن، منتقد سیره دو خلیفه گذشـته نیز بود و نمی توانست شـرط پیروی از سیره آن دو تن را بپذیرد؛ وعبدالرّحمن نیک می دانست که علی علیه السـلام بر اصول و ارزش ها پایداری می کند و حاضـر نیست همچون بسـیاری از سیاستمداران عالم وعده دروغین بدهد، تا به خلافـت دسـت یابـد و پس از تصـاحب آن منصب، راه خـود را برود. بنـابراین، او نیز بـا سـیاستی دیگر، علی علیه السـلام را از رسیدن به خلافت بازداشت.

* همچنین بحث ورود آن حضرت به شورا مطرح شد و گفته شد آن

حضـرت همانند گذشـته چون خود را شایسـته آن جایگاه می دانست، لازم دید در آن جلسه شرکت کند و برای حقّانیت خود استدلال نماید. علاوه بر آن، کمک به وحدت جامعه اسلامی دلیل دیگر آن حضرت برای مشارکت در شورا بود.

* در بخشـی دیگر، ویژگی های اطرافیان عثمان وعلی علیه السـلام را بررسـی کردیم؛ عمده حامیان عثمان از قریش و اشراف، کسانی بودنـد که دشـمنی آنان با رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و اسـلام روشن بود و جز با ترس و یا طمع اسـلام نیاوردند. آنـان به خلافت به چشم امـارت و سـلطنت نگـاه می کردنـد، نه جایگـاه ترویـج دین و پایگـاه نشـر قرآن و معارف الهی. ولی طرفداران علی علیه السلام مسلمانان باسابقه و زجر کشیده و کسانی بودند که دل در گروِ دین و سربلندی مکتب اسلام داشتند و خلافت را بستری جهت خدمت به محرومان و نشر اسلام می دانستند.

* سـخن آخر آنکه، از آثـار شورای شـش نفره، تقویت جبهه اموی در عصـر عثمـان بود. آثـار کوتـاه مـدت و دراز مـدّت آن بررسـی گردید و روشن شد که فتنه های بعد در جهان اسـلام ریشه در آن دارد و امّت اسلامی هنوز هم زخم خورده آن شورا و آن انتخاب ناصواب است.

پایان

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغه (با تحقیق دکتر صبحی صالح)

۳. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالجیل، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ق.

۴. اسدالغابه فی معرفه الصحابه، عزّالدین بن الاثیر الجزری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ق.

۵. الاصابه فی معرفه الصحابه، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۵ق.

۶. الاشتقاق، ابن درید، مکتبه المثنی، بغداد، ۱۳۹۹ق.

۷. الامامه والسیاسه، ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، تحقیق علی شیری، دارالأضواء، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۰ق.

۸. أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، تحقیق سهیل زکار، دارالفکر، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۷ق.

۹. البدء والتاریخ، مطهر بن طاهر مقدس حنفی، بورسعید، مکتبه الثقافه الدینیه.

۱۰. البدایه والنهایه، ابن کثیر دمشقی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۷ق.

۱۱. تاج العروس، محبّ الدین زبیدی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۱۲. تاریخ الاسلام، شمس الدین محمد ذهبی، تحقیق عمر عبدالسلام، دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

۱۳. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق.

۱۴. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر دمشقی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق.

۱۵. تاریخ المدینه، ابن شبه نمیری، تحقیق فهیم محمد شلتوت، دارالفکر، ۱۴۱۰ق.

۱۶. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابییعقوب (معروف به ابن واضح) دار صادر، بیروت.

۱۷. تجارب الامم، ابوعلی مسکویه، تحقیق ابوالقاسم امامی، نشر سروش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹ش.

۱۸. تفسیر ابن کثیر (تفسیر القرآن العظیم)، ابن کثیر دمشقی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹ق.

۱۹. الدر المنثور، جلال الدین سیوطی، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ق.

۲۰. السیره النبویه (معروف به سیره ابن کثیر)، ابن کثیر دمشقی، تحقیق مصطفی عبدالواحد، دارالمعرفه، بیروت.

۲۱. شرح نهجالبلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه.

۲۲. شرح نهجالبلاغه، شیخ محمد عبده، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اوّل، ۱۴۱۱ق.

۲۳. صحیح بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، دارالجیل، بیروت.

۲۴. الطبقات الکبری، محمد بن سعد، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۰ق.

۲۵. العقد الفرید، ابن عبد ربّه اندلسی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۲۶. الکامل، عبدالله بن عدی، تحقیق یحیی مختار غزاوی، دارالفکر، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۹ق.

۲۷. الکامل فی التاریخ، عزّالدین علی بن ابی الکرم (معروف به ابن اثیر)، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ق.

۲۸. کنزالعمّال، متقی هندی، مؤسّسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ق.

۲۹. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، تحقیق یوسف عبدالرحمن مرعشلی.

۳۰. معالم التنزیل، حسین بن مسعود بغوی، دار احیاء التراث

العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق.

۳۱. مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، فخر رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق.

۳۲. المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، عبدالرحمن بن علی بن محمد بن الجوزی، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ق.

۳۳. میزان الاعتدال، محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالمعرفه، بیروت.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹